نویسنده: پیتر گولدن، ۲۰۱۶

برگردان: دکتور لعل زاد

لندن، ۱۹ نومبر ۲۰۲۶

شکل‌گیری ترک‌ها در اوراسیای سده‌های میانه[1]

پیشگفتار برگردان

مقالهٔ «شکل‌گیری ترک‌ها در اوراسیای سده‌های میانه»، از این جهت اهمیت دارد که مسئلهٔ شکل‌گیری مردمان ترک‌زبان را نه بر پایهٔ یک تبار واحد و پیوسته، بلکه در چارچوب فرایندهای پیچیدهٔ تاریخی، سیاسی، زبانی و جمعیتی بررسی می‌کند. نویسنده با نقد برداشت‌های ذات‌گرایانه از قومیت، نشان می‌دهد که هویت‌های قومی الزاماً ریشه در تبار مشترک و خاستگاه واحد ندارند؛ بلکه در بسیاری موارد، در نتیجهٔ مهاجرت‌ها، تشکیل و فروپاشی امپراتوری‌ها، پیوند و ادغام گروه‌های گوناگون و دگرگونی‌های زبانی و فرهنگی شکل گرفته‌اند. او همچنین بر نقش روشنفکران و دولت‌ها در بازتعریف و ساختن هویت‌های قومی تأکید می‌کند؛ فرایندی که در دوران معاصر، به‌ویژه در شکل‌گیری هویت‌های ملی کشورهای آسیای مرکزی، ابعاد تازه‌ای یافته است.

از یافته‌های مهم مقاله این است که مردمانی که در دوره‌های مختلف زیر نام «ترک» شناخته شده‌اند، لزوماً از یک تبار یا خاستگاه واحد نبوده‌اند. گولدن با بررسی روایت‌های خاستگاه ترکان، از جمله روایت‌های مربوط به خاندان آشینا، و نیز روند گسترش امپراتوری نخست تورک در ۵۵۲ میلادی، نشان می‌دهد که این نام در مقاطعی افزون بر دلالت زبانی، کارکردی سیاسی و فراگیر داشته و گروه‌های ترک‌زبان، مغول‌زبان، ایرانی‌زبان و دیگر مردمان را دربر گرفته است. بررسی نمونه‌هایی چون بلغارها، تاتارهای ولگا و چواش‌ها نیز نشان می‌دهد که نام، زبان و هویت یک گروه می‌توانند در گذر زمان تغییر کنند، در حالی که برخی نام‌ها و پیوندهای تاریخی همچنان باقی بمانند. در مجموع، این مقاله یادآور می‌شود که برای شناخت پیشینهٔ مردمان ترک‌زبان، باید میان زبان، تبار، هویت قومی و وابستگی سیاسی تمایز قایل شد و شکل‌گیری هر یک را در بستر تاریخی خودش مطالعه کرد.

شایان ذکر است که پیتر گولدن از برجسته‌ترین تاریخ‌پژوهان معاصر در حوزهٔ ترک‌شناسی و مطالعات آسیای مرکزی و درونی است که بخش عمدهٔ فعالیت علمی خود را به بررسی تاریخ، خاستگاه‌ها، تحولات سیاسی و مناسبات زبانی و فرهنگی مردمان ترک‌زبان و دیگر جوامع اوراسیای درونی اختصاص داده است. ویژگی برجستهٔ پژوهش‌های او، تسلط بر منابع تاریخی چندزبانه، از جمله متون

چینی، فارسی، عربی، ترکی و بیزانسی، و رویکرد تطبیقی و انتقادی در بررسی روایت‌های تاریخی و هویت‌های قومی و زبانی است. گولدن به‌جای پذیرش سادهٔ روایت‌های تبارشناختی و هویت‌های ازپیش‌ساخته، روند شکل‌گیری و دگرگونی آن‌ها را در بستر تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی تحلیل می‌کند. بخش بزرگی از آثار و پژوهش‌های او از جایگاه مرجع در این حوزه برخوردارند و جایگاه علمی او را به‌عنوان یکی از صاحب‌نظران تأثیرگذار در این رشته تثبیت کرده‌اند.

+ + +

از نظر تاریخی، مردمان ترک در جایی شکل گرفتند که همسایگان‌شان در چین آن را «سرزمین نامهربان بربرها» می‌نامیدند (۱) – چشم‌اندازی بیگانه از نظر فیزیکی، زبانی و فرهنگی برای ساکنان جهان یکجانشین. کوچ‌نشینی دامداری در اشکال مختلف، که در حاشیه سرزمین‌های مساعدتر از نظر زیست‌محیطی زندگی می‌کردند، اقتصادی مرتبط با مردمان اولیه ترک در استپ‌ها بود. عادات آشپزی و آداب و رسوم اجتماعی کوچ‌نشینان، همسایگان‌شان را شوکه می‌کرد. قدرت نظامی‌شان آنها را می‌ترساند.

قومیت یک موضوع «داغ» است و دانشمندان علوم اجتماعی و مورخان – معمولاً از منظر اروپامحوری – حرف‌های زیادی در مورد آن داشته‌اند. برای ما گفته شده که گروه‌های قومی باید نام مشترک، اسطوره‌ای از ریشه‌های مشترک، خاطرات تاریخی مشترک (با تعطیلات مناسب)، فرهنگ مشترک (زبان، آداب و رسوم، مذهب)، سرزمین مشترک یا حداقل خاطره‌ای از یک سرزمین مشترک (که اغلب با همسایگان‌شان در اختلاف است) و در نهایت نوعی حس همبستگی داشته باشند. در تصورات اولیه اروپایی از ملت‌سازی، این پیوندها به عنوان پیوندهای "اولیه" و بیولوژیک در نظر گرفته می‌شدند، یعنی همه اعضای گروه از یک جد مشترک داشتند. این ایده‌ها در روایت‌های ملی دولت-ملت‌ها، همزمان با شکل‌گیری آن‌ها در اروپای سده‌های ۱۹ و ۲۰ – و جاهای دیگر – بافته شدند (۲). سپس، مورخان و دانشمندان علوم اجتماعی دریافتند که مناقشات سیاسی زیادی وجود داشته است که هم در ملت‌سازی در دوران مدرن و هم در قوم‌زایی در دوران اولیه نقش داشته است. ملت‌ها به "جوامع خیالی" تبدیل شدند (۳) که توسط گروه‌های بومی روشنفکران با اهداف سیاسی (همیشه یک گروه خطرناک) یا دولت‌ها (بسیار کشنده‌تر) "ساخته" می‌شدند. برای برخی مردم باید آموزش داده می‌شد که چه کسانی هستند.

مردمان استپ به راحتی در این الگوها جای نمی‌گیرند. آن‌ها که در قبایل (۴) و اتحادیه‌های قبیله‌ای – و فقط به طور استثنایی در دولت‌ها – سازماندهی شده‌اند، تعیین ماهیت دقیق آن‌ها دشوار است. آن‌ها پراکنده زندگی نموده و به صورت دوره‌ای در سرزمین‌های وسیع در حرکت بوده‌اند. گاهی، گروه‌هایی از آن‌ها که در کنفدراسیون‌ها گرد هم می‌آیند، نام مشترکی دارند (نام گروه مسلط سیاسی)، اما سپس منحل می‌شوند، دوباره تشکیل می‌شوند (اغلب با همان قبایل – کم و بیش)، اما اکنون زیر نامی جدید. طبق یک محاسبه اخیر، در طول هزاره اول میلادی، منابع چینی حدود ۵۹ «مردم/گروه» متمایز را در اوراسیای مرکزی ثبت کرده‌اند، اما اطلاعاتی در مورد زبان آن‌ها، فقط برای ۱۸ گروه شده و از این ۱۸ گروه، فقط ۳ گروه را می‌توان با درجه‌ای از قطعیت شناسایی کرد (۵). جامعه قبیله‌ای کوچ‌نشین سیال بود. نام‌های سیاسی می‌آمدند و می‌رفتند. شجره‌نامه‌های گروه‌هایی که سیاست‌های خود را بر اساس خویشاوندی بنا کرده و مهم بودند، بر اساس ضرورت سیاسی دوباره تنظیم می‌شدند. خویشاوندی نیز می‌توانست «ساخته» شود (۶). خاطرات تاریخی مشترک چطور؟ آن‌ها آن را داشتند، اما به ندرت نوشته می‌شدند. این به دلیل کمبود سیستم‌های نوشتاری یا زبان‌های ادبی نبود. با این وجود، ما اطلاعات کمی داریم که مستقیماً از کوچ‌نشینان به دست رسیده باشد. بخش زیادی از آنچه در مورد آن‌ها می‌دانیم از همسایگان‌شان می‌آید که از آن‌ها متنفر بودند، از آن‌ها می‌ترسیدند و گاهی آنچه را که می‌دیدند، اشتباه درک می‌کردند. علاوه بر این، امپراتوری‌های قدرتمند و یکجانشین می‌خواستند کوچ‌نشینان را کنترل کنند یا در صورت عدم موفقیت، سعی در ایجاد مناطق حائل یا تصرف سرزمین‌های کوچ‌نشینان برای اهداف استراتژیک یا استعماری داشتند. در صورت امکان، آن‌ها سعی کردند عشایر را به گروه‌هایی تبدیل کنند که برایشان منطقی/مساعد باشد و بتواند برای اهداف امپراتوری مفید باشد. این یک بازی قدیمی است و امپراتوری‌ها هزاران سال است که در مناطق مرزی قبیله‌ای خود این کار/بازی را انجام می‌دهند. کشورهای مدرن اوراسیای مرکزی پس از شوروی (مانند اوزبکستان، قرقیزستان، قزاقستان، ترکمنستان، تاجیکستان) همه محصول دستکاری‌های روسیه تزاری و اتحاد شوروی سابق هستند (۷).

مردمان ترک اوراسیای سده‌های میانه چه کسانی بودند و چگونه شکل گرفتند؟ آن‌ها با یک نام مشترک یا اسطوره منشأ/خاستگاه شروع نشدند (۸). همه در ابتدا به زبان ترکی صحبت نمی‌کردند. تقریباً تمام حکومت‌های عشایری که ترک زبانان در آن‌ها تسلط داشتند، توده‌های چند قومی و چند زبانی از گروه‌های متنوع بودند که به یک طایفه/قبیله پیشرو کاریزماتیک پیوسته بودند و نام، ایدئولوژی و سنت‌های سیاسی آن را پذیرفته بودند: گونه‌هایی از سنت امپراتوری استپ. آن‌ها پیوندهای سیاسی خود را از نظر بیولوژیکی توجیه می‌کردند و ادعا می‌کردند که از یک جد مشترک هستند. این تصویر

رسمی از جامعه قبیله‌ای با مفاهیم «تعلق ملی/ملت‌بودن» (nationhood) که در میان همسایگان یکجانشین آن‌ها رایج بود، مطابقت داشت. بنابراین، در استپ سده‌های میانه، تعلق به یک «مردم/گروه» بیشتر سیاسی بود تا بیولوژیک – اگرچه زبانی که برای بیان این روابط استفاده می‌شد، زبان خویشاوندی بود. خلاصه، قومیت یک فرآیند بسیار سیاسی بود و عشایر تنها بازیگران صحنه نبودند (۹). همسایگان نیز هویت‌های قومی را شکل می‌دهند: ما خود را زمانی تعریف می‌کنیم که مجبوریم با تو سروکار یا معامله داشته باشیم. پاسخ به سوال «تو کیستی؟» اغلب به این بستگی دارد که چه کسی این سوال را پرسیده است – و چرا. قومیت می‌تواند «موقعیتی» باشد. خاطرات یک سرزمین مشترک در یک جامعه بسیار متحرک پیچیده است. برای برخی کوچ‌نشینان، به‌ویژه آن‌هایی که در مغولستان باقی مانده بودند، این تصور ادامه داشت که مناطق اطراف رودخانه‌های اورخون و سلنگه، مراکز امپراتوری قدیمی، از اهمیت مذهبی-سیاسی ویژه‌ای برخوردار بودند. برای کسانی که مهاجرت کرده بودند، این ایده کم‌رنگ شد.

به نظر می‌رسد منطقه‌ی پیداش زبان (گلوتوژنز) ترکی، سیبری جنوبی و مغولستان بوده است. در اینجا، آن‌ها با زبان‌های ایران شرقی، اورالی و پالئوسیبری در تماس بوده‌اند. زبان ترکی عضوی از "خانواده" فرضی زبان آلتایی است که شامل مغولی، مانچو-تونگوزی و برخی استدلال می‌کنند که زبان‌های کوریایی و جاپانی با فاصله‌ی بیشتری از آن قرار دارند. گذشته از ترکی، زیستگاه‌های باستانی تمام اعضای دیگر این "خانواده" در منچوری قرار داشته و ترکی همسایه‌ی غربی نزدیک آن‌ها بوده است. این نظریه که زبان‌های "آلتایی" همه از یک زبان اجدادی مشترک مشتق شده‌اند، مدت‌هاست که مورد حمله قرار گرفته است. بسیاری از محققان تمایل دارند عناصر مشترک واژگان، واج‌شناسی و برخی از اشکال دستوری را نتیجه‌ی سده‌ها وام‌گیری و تعامل بدانند. برخی از زبان‌شناسان به این نتیجه رسیده‌اند که اصلاً خانواده آلتایی وجود ندارد، نه از نظر ژنتیکی و نه از نظر ترکیبی، بلکه صرفاً گروهی از زبان‌های مجزا هستند که در طول سده‌ها از یکدیگر وام گرفته‌اند (۱۰). بحث‌های آکادمیک هنوز به پایان نرسیده و این پرسش‌های زبانی نیز به هیچ وجه آکادمیک نیستند. زبان یکی از نشانه‌های کلیدی قومیت در دوران مدرن است – اگرچه در دوره‌های پیشین، لزوما چنین نقش محوری در هویت قومی نداشت.

بیایید گویشوران زبان ترکی را از جنگل‌ها، به معنای واقعی کلمه و به صورت مجازی، بیرون بکشیم. من با احتیاط از اصطلاحاتی مانند "ترکی"، "گویندگان زبان ترکی" وغیره استفاده می‌کنم. دلیل این امر این است که ما در مورد هزاره‌های سوم و دوم پیش از میلاد صحبت می‌کنیم و مردمی که خود را «تورک» می‌نامند تا اواسط سده ششم میلادی رسماً ظاهر نشده‌اند.

چهار مرحله در شکل‌گیری مردمان ترک امروزی وجود داشته است. سه مرحله اول نتیجه ظهور و سقوط امپراتوری‌های مستقر در استپ و مهاجرت‌هایی بود که در نتیجهٔ این رویدادها در سده‌های میانه ایجاد شده بود. مرحله آخر بسیار جدید، یعنی سده بیستم است و با دستکاری اجتماعی/قومی دولت‌های مدرن مرتبط است. قدیم‌ترین اطلاعاتی که در باره مردم ترک‌زبان در اختیار داریم، به «شیونگ‌نو» مربوط می‌شود؛ امپراتوری‌ای عشایری و قدرتمندی که مرکز آن در مغولستان بود. این امپراتوری در حدود ۲۰۰ پیش از میلاد ظهور کرد، مدتی چین را دچار دردسر ساخت و سرانجام تا اواسط سده دوم میلادی از هم پاشید. ما نمی‌دانیم که شیونگ‌نوها به چه زبانی سخن می‌گفتند؛ اما می‌دانیم که آن‌ها سلطه خود را بر گروه‌های قبیله‌ای متعددی گسترش دادند که در دوره‌های بعد، به‌طور قطع ترک‌زبان بودند و احتمالاً پیش از آن نیز چنین بوده‌اند. واژه چینی «شیونگ‌نو» در واقع برگردانی از نام «هون» است. هون‌هایی که بعدها، در حدود ۳۵۰ میلادی، در حوالی رود ولگا پدیدار شدند، با هون‌های ساکن در مناطق مرزی چین پیوندی دارند. ظهور عشایری با نام‌هایی مشابه این نام در منابع ایرانی، هندی و یونانی-رومی، که با یافته‌های باستان‌شناسی اخیر تقویت شده است، شواهدی (هرچند غیرمستقیم) برای اثبات این ارتباط فراهم می‌آورد؛ موضوعی که در ۵۰ سال گذشته محل بحث‌های داغی بوده است. از ذکر جزئیات در اینجا صرف‌نظر می‌کنم (۱۱).

شیونگ‌نوها به‌تدریج از هم پاشیدند و هر بحران، مردمان گوناگونی – از جمله ترک‌زبانان – را به سمت غرب راند. در واقع، سراسر تاریخ ترک‌زبانان، حرکت پیوسته به سوی غرب بوده است. پس از ۳۷۵، هون‌ها از رود ولگا گذشتند و مردمان قبیله‌ای متعددی را به درون مرزهای امپراتوری روم سرازیر کردند؛ آن‌ها همچنین کسانی را که باقی مانده بودند در خود ادغام کردند و بدین‌سان یک کنفدراسیون قبیله‌ای چندقومی و چندزبانه پدید آوردند. زبان هون‌های اروپا همچنان یک معما باقی مانده است. حدود یک دهه پس از مرگ آتیلا در ۴۵۳، گروهی از مردمان ترک‌زبان وارد استپ‌های پونتیک (شمال دریای سیاه) شدند. این‌ها مردمان اوغور (Oghur) بودند که به گونه‌ای کهنی از زبان ترکی سخن می‌گفتند؛ زبانی که با آنچه ما ترکی مشترک (Common Turkic) می‌نامیم، تفاوت داشت. در میان اغورها، مردمی به نام «بلغارها» حضور داشتند که برخی از آنان بعدها (در اواخر سده هفتم) به منطقه بالکان رفتند و بر قبایل اسلاو – که خود نیز نسبتاً به‌تازگی به آن منطقه وارد شده بودند – مسلط شدند. بعدها، آن‌ها اسلاویزه و مسیحی شدند و یکی از عناصری را تشکیل دادند که منجر به پیدایش مردم بلغار امروزی گردید (۱۲). گروهی دیگر به منطقه میانی رود ولگا مهاجرت کردند، در اوایل سده دهم مسلمان شدند، با دیگر مردمان ترک‌زبان و مردمان بومی فینو-اوگری درآمیختند، تا سده چهاردهم دستخوش تغییرات زبانی شدند (گذار از زبان اوغوری-بلغاری به گونه‌ای از ترکی مشترک)

و امروز تاتارهای ولگا را تشکیل می‌دهند (۱۳). گروهی دیگر در مناطق همجوار، تا همین اواخر بر آیین‌های پیشین خود باقی ماندند و زبان اصلی‌شان را – که اکنون با زبان‌های بومیِ فینی منطقه ولگا آمیخته شده – حفظ کردند؛ اینان همان «چوواش‌های» امروزی هستند که تنها بازماندگانِ زبانی شاخه اوغوری به شمار می‌روند (۱۴). اوغورها هرگز خود را «ترک» نامیده‌اند.

سنت تورک که در کتیبه‌های اورخون اوایل سده هشتم حفظ شده است، چیزی در مورد ریشه‌های تورک برای ما نمی‌گوید، جز اینکه پس از خلقت زمین و بشر، بومین و ایشتمی بر بشر مسلط شدند و امپراتوری تورکه را سازماندهی کردند. سالنامه‌های سلسله چینی سده هفتم، ژو-شو، سوی-شو و بی-شی، که همه روایت‌های معاصر از اولین امپراتوری تورک (۵۵۲ – ۶۳۰ در شرق، ۵۵۲ – ۶۵۹ در غرب) هستند، تعدادی داستان قومی خیالی را گزارش می‌دهند که احتمالاً از خود تورک‌ها یا مردمان نزدیک به آن‌ها گرفته شده است. در آن‌ها، تورک – و باید تأکید کرد که آن‌ها فقط به خود مردم تورک اشاره می‌کنند، نه سایر گروه‌های ترک‌زبان – که "شاخه مستقلی" از شیونگنوها بودند که پیش از این در اطراف "دریای غرب" احتمالاً در ترکستان شرقی، مغولستان یا گانسو زندگی می‌کردند. در این داستان، آن‌ها از یک گرگ ماده باردار شده توسط انسان (شخصیتی رایج در داستان‌های قوم‌شناسی اوراسیایی که تا غرب روم امتداد دارند) سرچشمه می‌گیرند که ده پسر را در غاری یک کوه در ترکستان شرقی به دنیا آورد. یکی از آن‌ها، آشینا، رهبر شد و سر گرگی را بر پرچم خود قرار داد تا ریشه مادری خود را نشان دهد. چند نسل بعد، آن‌ها غار را ترک کردند و در آلتای به عنوان کارگران آهن زیر فرمان روران/آوارها، قدرت غالب در مغولستان، ساکن شدند.

روایت دیگری در ژو-شو، آن‌ها را در شمال شیونگنو قرار می‌دهد. در اینجا، آشینا نوه مردی است که از یک گرگ زاده شده و پسر مردی به نام تورک است. آشینا پس از پیروزی در مسابقه پرش به عنوان رهبر انتخاب شد. نوه او بومین، اولین تورک قاغان، بود که یک شخصیت تاریخی است (۱۵). این داستان‌های متناقض به وضوح به ریشه‌های مختلط اشاره دارند.

روایتی کمتر عامیانه (در سویی-شو) تورک‌ها را از «بربرهای مختلط هو» با نام قبیله‌ای آشینا، از منطقه گانسو، مشتق می‌کند. ما نمی‌دانیم که آن‌ها اولین بار چه زمانی در مناطق مرزی چین ظاهر شدند، شاید پس از ۲۶۵، دوره‌ای از مهاجرت‌های دسته‌جمعی قبایل شیونگنو و قبایل تابع از سیبری جنوبی و مناطق مجاور بوده است. در جریان آشفتگی‌های مرزی، در ۴۳۹، آشینا با حدود ۵۰۰ خانواده به سین‌کیانگ نقل مکان کردند و تا ۴۶۰ به آلتای جنوبی نقل مکان کردند و به رعایای فلزکار آوار/روران تبدیل شدند (۱۶).

ارتباط آشینا و تورک کاملاً مشخص نیست. آیا آشینا صرفاً یکی از طوایف تورک بود که به رهبری رسید یا در ابتدا یک نهاد جداگانه بود؟ اشاره به "وحشی‌های مختلط هو" (هو در این زمان به معنای "ایرانی‌ها" بود) احتمالاً به این معنی است که آشینا ترکیبی از گروه‌های ایرانی و ترک‌زبان بودند – شاید با برخی از توخاری‌ها که برای سنجش بیشتر به آنها اضافه شده بود.

ارتباط با مناطق ترکستان شرقی و گانسو، مناطقی با جمعیت‌های ایران شرقی و توخاری مهم است. نام آشینا احتمالاً ریشه ایرانی شرقی دارد، شاید «اشیینا/آشینا» (âşşeina/âššena) سکایی-ختنی به معنای «آبی» («آخشنا» əxšâna سغدی، «آخشایناکه» axšainnaka فارسی باستان، «اخشاینا» axšaina اوستایی) یا شاید «آشنا» âśna تخاری به معنای «آبی». این با کاربرد کوک تورک «تورک‌های آبی» یا «آبی‌ها و تورک‌ها» که در کتیبه‌های تورک اورخون (کول تگین، بیلگه قاغان) ذکر شده است، مطابقت دارد (۱۷). منابع چینی گزارش می‌دهند که کلمه تورک به معنای «کلاه‌ایمنی» بوده است – که در زبان‌های ترکی گواهی نشده است. ممکن است توخاری باشد («توراکا» tturakä به معنای «سرپوش») (۱۸)، اما این به هیچ‌وجه قطعی نیست. وام‌واژه‌های ایرانی و توخاری زیادی در ترکی باستان وجود دارد. اینکه آیا این وام‌واژه‌ها با ادغام ترک‌زبانان و ایرانی‌زبانان در آغاز پیدایش مردم تورک آورده شده‌اند یا بعداً وام گرفته شده‌اند، سوال دیگری است که نمی‌توانیم به آن پاسخ دهیم. می‌توانیم در اینجا اضافه کنیم که تقریباً همه حاکمان اولیه تورک که در باره آن‌ها اطلاعات مستقیمی داریم، نام‌های غیرترکی دارند. بنابراین، از زمان ورود آن‌ها به صحنه تاریخ، مردمی که نام تورک را بر خود داشتند، ترکیبی از قومیت‌های پیچیده بودند. اولین نوشتار شناخته‌شده آن‌ها کتیبه بوگوت (۵۸۲) به عنوان یک بنای یادبود رسمی، به زبان سغدی (زبان میانجی جاده ابریشم) و بخشی از آن به زبان برهمی نوشته شده است (۱۹).

دولت تورک در ۵۵۲ میلادی با بهره‌برداری ماهرانه از بحران‌ها در قلمرو آوارها و چین متولد شد. تورک‌ها به سرعت گسترش یافتند، قبایل استپ‌های اوراسیا را اشغال کردند، امپراتوری‌ای از دریای سیاه تا منچوری ایجاد کردند و بر انبوهی از مردمان ترک‌زبان، مغول‌زبان، ایرانی‌زبان و دیگران حکومت کردند. همه آن‌ها از نظر سیاسی تورک شدند. آن‌ها همچنین بخش‌های عمده‌ای از جاده ابریشم را زیر کنترل خود درآوردند و تا اواخر دهه ۵۶۰ ابریشم و اتحاد با قسطنطنیه را ارائه می‌دادند. برای اهداف اداری، تورک‌ها به خاقانات/قاغانات شرقی و غربی تقسیم شدند. قاغانات شرقی که اسماً برتر بودند، با مرکزیت مغولستان، با چین احیاشده زیر سلطه سوئی و تانگ روبرو شدند. تا ۶۳۰، تانگ آن‌ها را زیر حکومت چین درآورد. در ۶۵۹، تورک‌های غربی تسلیم ارتش‌های تانگ شد که تا دریای آرال یا خزر نفوذ کرده بودند. در ۶۸۲، تورک‌های شرقی شورش کردند و خیلی زود آن‌ها امپراتوری

خود را در شرق و بخش بزرگی از غرب دوباره برقرار کردند، اما به دلیل درگیری‌های داخلی و جنگ‌های مداوم با مردمان زیر سلطه‌شان، در سال‌های ۷۴۳/۷۴۲ فروپاشیدند و اویغورها (۷۴۴–۸۴۰) جایگزین آن‌ها شدند. تورکان غربی نیز که هم با یکدیگر و هم با اعراب می‌جنگیدند، تا ۷۶۶ از صحنه محو شدند (۲۰).

در جریان این آشفتگی‌ها، موج دوم گروه‌های قبیله‌ای تورک، مغولستان و مناطق همجوار آن را ترک کردند و به سمت غرب، به سوی استپ‌های اوراسیای مرکزی، مهاجرت نمودند. در آن‌جا، آن‌ها سایر قبایل ترک‌زبان را که از دوران هون‌ها به این منطقه آمده بودند، و هم مردمان ایرانی و فینو-اوگری را در خود ادغام کردند. اگرچه آن‌ها عمدتاً فاقد ساختار دولت متمرکزی بودند، اما سنت‌های سیاسی امپراتوری تورک – هرچند در مقیاسی محدودتر – در میان‌شان تداوم یافت. نوعی آگاهیِ تورکی، دست‌کم در سطح فرهنگی، باقی ماند که در ادبیات اویغوری و قراخانی بازتاب یافت؛ آثاری که در آن‌ها زبان این مردم، تورک نامیده شده است. با این حال، این کنفدراسیون‌های قبیله‌ای از نام‌های خاص خود (مانند قارلوق، اوغوز، کیمک وغیره) استفاده کردند (۲۱).

این مردمان ترک‌زبان عمدتاً پیرو آیین شمنی بودند، اما با اشکالی از دین زرتشتی، مانوی (که در ۷۶۲ به عنوان دین رسمی اویغورها پذیرفته شد)، یهودی (که در اواخر سده هشتم و اوایل سده نهم توسط امپراتوری خزر پذیرفته شد) و مسیحیت نسطوری در تماس بودند. اکنون در اوراسیای مرکزی، آن‌ها در ارتباط مستقیم با مناطقی قرار گرفتند که تا اواسط سده هشتم، کاملاً زیر سلطه اعراب مسلمان درآمده بودند. در ابتدا، درگیری‌های نظامی مداومی وجود داشت. اما فرآیند اسلام‌آوریِ مردمان مختلف ترک‌زبان در سده دهم (که با بلغارهای ولگا آغاز شد)، بیش از آنکه حاصل جنگ باشد، نتیجه تعاملات صلح‌آمیز تجاری و فرهنگی بود. اعراب، با وجود آگاهی از وجود قبایل و کنفدراسیون‌های گوناگون ترک‌زبان، آن‌ها را شاخه‌هایی از یک مردم واحد، یعنی «اتراک» (ترک‌ها)، می‌دانستند که اکثرشان به زبان‌هایی سخن می‌گفتند که برای یکدیگر قابل‌فهم بود؛ درست همانند خود اعراب.

برخورد عربی-ترکی و هم فرآیند اسلام‌آوری، نقش مهمی در شکل‌گیریِ نوع جدیدی از آگاهی «تورکی» ایفا کرد. نزد اعراب (و هم بیزانسی‌ها)، واژه «ترک» به اصطلاحی عام برای اشاره به کوچ‌نشینانِ استپ‌های اوراسیا تبدیل شد. آن دسته از مردم ترک که در همان دوران نخستین به اسلام گرویدند، «ترکمن» نامیده شدند تا بدین‌وسیله از خویشاوندان غیرمسلمان (کافر) خود متمایز گردند. با گرایش گروه‌های بیشتری از مردمان ترک‌زبان به اسلام تا سده یازدهم (با استثنائات قابل‌توجه) و آغاز شکل‌گیری دولت‌های ترکی-اسلامی توسط آنان در اوراسیای مرکزی، واژه «ترکمن» عمدتاً – و نه

منحصراً – به یکی از شاخه‌های مردمان ترک، یعنی اوغوزها اطلاق شد. اغوزها کسانی بودند که در نزدیک‌ترین فاصله به مناطق اسلامیِ اوراسیای مرکزی می‌زیستند و بیش از دیگران زیر تأثیر فرهنگ ایرانی-اسلامی آن نواحی قرار گرفته بودند. یکی از گروه‌های اوغوز مسلمان‌شده، به رهبری خاندان سلجوقی، در فاصله سال‌های ۱۰۴۰ تا ۱۰۵۵ بر بخش‌های وسیعی از قلمرو اصلی خلافت مسلط شدند؛ آنان بیزانسی‌ها را شکست دادند (۱۰۷۱) و اشغال آناتولی را آغاز کردند؛ روندی که در نهایت – پس از ظهور و سقوط چندین امپراتوری – به پیدایش ترکیه امروزی انجامید. همین تعامل اسلامی-ترکی بود که موجب شد نام «ترک» به‌مثابه عنوانی فراگیر برای تمام این مردمان تثبیت شود. نام‌های قومی اغلب ماهیت ناپایدار دارند؛ گاهی ممکن است برای اشاره به واحدهای اجتماعی کوچک‌تر (مانند زیرگروه‌های قومی یا طوایف) به کار روند و گاهی توسط «گروه‌های بیگانه وام‌گیری» شوند. این نام‌ها در بسترهای گوناگونی پدید می‌آیند: چه در بستر جامعه «میزبان» و چه در بستر «دیگر مهم» (یعنی یک قدرت بزرگ همسایه که با آن در ارتباط هستند)؛ وضعیتی که بی‌تردید در مورد جهان ترک‌زبان صدق می‌کرد. در درون این جوامع، افراد همچنان به تفاوت‌های موجود در گویش و فرهنگ خود – و هم به وجود کسانی که تازه در حال ترک‌زبان‌شدن بودند – کاملاً آگاه بودند؛ اما در نگاه جهان بیرون، همه «ترک» محسوب می‌شدند و خود نیز در فضای فرهنگیِ جهان اسلام، همین هویت را پذیرفتند. تمامی مردمانی که زیر حاکمیت «تورک» قرار داشتند، نام «تورک» را به عنوان یک نام‌گذاری سیاسی برگزیدند.

این فرایند در جریان فتوحات مغول نیز تکرار شد؛ طوری که نام‌های قومیِ «تاتار» و «مغول» در سراسر جهان استپ‌نشین گسترش یافتند. رشیدالدین (درگذشت: ۱۳۱۸) – مورخ برجسته و کارگزار ایرانی در دستگاه ایلخانان مغول – در مباحث خود پیرامون قبایل ترک و مغول در آسیای مرکزی و درونی، بارها اشاره می‌کند که این نام‌های قومی در واقع به‌مثابه عناوین سیاسی رواج یافته‌اند. او خاطرنشان می‌کند که بیشتر مردمان ترک‌زبان، پس از آنکه مغول‌ها هژمونی خود را در استپ تثبیت کردند، خود را «مغول» می‌نامند، همانطور که پیش از آن، بسیاری از مردمان، نام تاتار را زمانی که نیروی برتر در استپ‌های شرقی بودند، برای خود برگزیده بودند. او می‌گوید که خود مغول‌ها «در دوران باستان، یک قبیله از مجموعه قبایل ترک‌های ساکن استپ بودند» (۲۴). این نشان می‌دهد که اصطلاح قومی تورک در جهان اسلام و استپ به عنوان یک اصطلاح عمومی برای مردمان کوچ‌نشین، ترک‌زبان و مغول‌زبان چقدر گسترده شده بود. نویسندگان مسلمان در مورد حس «جنسیت/جنسیه»، یک اصطلاح عربی پیچیده که می‌توانیم در اینجا آن را به «همبستگی ملی» ترجمه کنیم، که ترک‌ها و

مغول‌ها آن را احساس می‌کردند، و گاهی به عنوان ترفندی توسط مغول‌ها برای جذب مردم ترک‌زبان استفاده می‌شد، اشاره می‌کنند (۲۵).

در اوایل سده سیزدهم، فتوحات مغول موج دیگری از مهاجرت‌ها را در دشت‌های وسیع (استپ‌ها) به راه انداخت. چنگیزخان که با الگوی امپراتوری‌های تورکِ پیش از خود آشنا بود، به فتح دیگر مردمان ساکن در این دشت‌ها پرداخت. او که از پیچیدگی‌های کنترل قبایل کوچ‌نشین آگاه بود، نظم قبیله‌ای کهن را درهم شکست. قبایل تجزیه شدند و میان ارتش‌های اختصاصیِ پسرانش تقسیم گشتند. بدین‌سان، سراسر جهانِ قبیله‌ایِ اوراسیا دستخوش آشوب شد. وفاداری افراد قبایل دیگر نباید معطوف به قبیله‌شان می‌شد که اکنون در گوشه و کنار امپراتوری پراکنده شده بود، بلکه باید به «آلتان اوروغ» یا طایفه طلایی چنگیزخان تعلق می‌گرفت (۲۶). برخی از این مردمان، به‌ویژه اوغوزها، به خاورمیانه گریختند؛ این امر موجب تقویت عنصر ترک‌زبان در آن مناطق شد، فرآیند «ترک‌سازی» بخش بزرگی از آذربایجان را تکمیل کرد و حضور ترک‌زبانان را در آناتولی گسترش داد. ساختار امروزیِ بسیاری از مردمان ترک‌زبان در اوراسیای مرکزی، بازتابی از همین سیاست تجزیه و بازتوزیع قبایل است.
در اوراسیای مرکزی، شمار ترک‌زبانان از تعدادِ نسبتاً اندک مغولانی که وارد منطقه شده بودند بسیار بیشتر بود؛ از این رو، زبان‌های ترکی – در اشکال گوناگون – به زبان مشترک تبدیل شدند. فتوحات مغول همچنین فرآیند ترک‌زبان‌سازیِ بخش عمده‌ای از اوراسیای مرکزی را تکمیل کرد.

حکومت‌های گوناگون برخاسته از خاندان چنگیزخان با یکدیگر درگیر شدند، دچار انشعاب گشتند و ساختارهای سیاسی‌شان دستخوش تغییر و بازآرایی شد. بخش بزرگی از جهان ترک‌زبان، زیر رهبری نوادگان «خاندان طلایی» (آلتان اوروغ) وارد دوران مدرن شد؛ البته با یک استثنای بسیار مهم، یعنی امپراتوری عثمانی، که هرچند در آغاز به شکل یک دولت‌شهر مرزی در حاشیه جهان رو به انقباضِ چنگیزی (در سده چهاردهم) پدید آمده بود، اما مسیری متفاوت پیمود. شکل‌گیریِ مردمان ترک‌زبان امروزی در اوراسیای مرکزی، همزمان با سلطه روسیه در فاصله سده‌های شانزدهم تا بیستم رخ داد. دولت تزاری – چون دیگر امپراتوری‌های آن عصر – بر آن شد تا مردمان غیرروس زیر حاکمیت خود (که در اصطلاحِ آن زمان اینوسترانسی یا «بیگانه‌ها» خوانده می‌شدند) را شناسایی و دسته‌بندی کند و با تعیین نام‌های ثابت برای آنان، امکان اعمال مدیریتِ اداری و رسمی را فراهم سازد. با توجه به مفاهیم مدرن قومیت، تعامل با این جمعیت دشوار بود؛ زیرا بخشی از آنان همچنان به شیوه کوچ‌نشینی زندگی می‌کردند و برخی دیگر چندین نام مختلف داشتند. برخی دیگر فاقد نامی مشترک بودند. برای بسیاری، به‌ویژه در مواجهه با فردی که آشکارا «بیگانه» محسوب می‌شد، دین مهم‌ترین شاخص هویت

بود. بخش عمده‌ای از مردمان ترک‌زبان مسلمان بودند؛ طیفی که از افراد عمیقاً آشنا با آموزه‌های اسلامی تا کسانی که همچنان عمدتاً شمن‌باور بودند اما ظاهری اسلامی داشتند، در بر می‌گرفت.

بسیاری از کسانی که امروزه به عنوان یک مردم واحد شناخته می‌شوند، در آن زمان به‌سختی خود را چنین می‌پنداشتند. اوزبک‌های «واقعی» که در حدود ۱۵۰۰ اوزبکستان را اشغال کردند، عمدتاً در مناطق شمالی کشوری ساکن‌اند که نام آن‌ها را بر خود دارد و به گونه‌ای از زبان‌های ترکی سخن می‌گویند که به زبان قزاقی (یک زبان ترکی شمال‌غربی) بسیار نزدیک‌تر است تا به زبان اوزبکیِ رسمی. زبان اوزبکیِ رسمی از دل گویش‌های ایرانی‌شده‌ی زبان کهنِ جغتایی برآمده که در دوران سلطه‌ی مغول‌ها و تیموریان شکل گرفته و بر پایه‌ی زبان‌های ترکی جنوب‌شرقی استوار است. اوزبک‌ها، سارت‌ها را که آن‌ها نیز رسماً اوزبک محسوب می‌شوند (مردمانی با پیشینه ترک‌زبانی که یکجانشین شده‌اند، یا تاجیک‌هایی که ترک‌زبان شده‌اند)، تحقیر می‌کنند و خود را متمایز از جغتایی‌ها، قارلوق‌ها و دیگر بازماندگان مردمان ترک‌زبانی می‌دانند که پیش از سال ۱۵۰۰ در منطقه ساکن شده بودند. دوزبانگی (تاجیکی و اوزبکی) در شهرها رواج دارد. همسایگان غربی آن‌ها، یعنی ترکمن‌ها، در سده نوزدهم میان پنج واحد سیاسی مختلف تقسیم شده بودند: برخی، البته با سرکشی و نافرمانی، «رعایای» امرای بخارا بودند، برخی دیگر تابع خان‌های خیوه، و گروهی نیز زیر سلطه‌ی روس‌ها یا حاکمان ایرانی قرار داشتند. آن‌ها به «اربابان» خود، به یکدیگر و به هر کس دیگری که سر راه‌شان قرار می‌گرفت، یورش می‌بردند و غارت می‌کردند.

مرزهای تفکیک‌کننده میان گروه‌ها مبهم بود. برخی از ترکمن‌ها گاهی خود را اوزبک می‌نامیدند؛ در مواقع دیگر، حتی به پرسش‌های مقامات دولتی یا پژوهشگرانِ قوم‌نگار پاسخی نمی‌دادند. برخی گروه‌های قبیله‌ای با وجود داشتن نامی یکسان، به زبان‌های متفاوتی سخن می‌گفتند و آداب و رسوم متفاوتی داشتند؛ با این حال، خود را یکی می‌دانستند و دیگران را نیز به همین عنوان می‌پذیرفتند؛ در حالی که گروه‌های دیگری با همان نام (و شرایط مشابه)، چنین نبودند (۲۸). قزاق‌ها را «قرغیز» می‌نامیدند و قرغیزها را «قره‌قرقیز» می‌خواندند (۲۹). شوروی‌ها تعیین کردند که هر کس چه هویتی داشته باشد که البته کار آسانی نبود، و در این میان اهداف سیاسی خاصی را نیز دنبال می‌کردند؛ اهدافی که تا حدودی ناشی از این هراس بود که مبادا مردمان گوناگون ترک‌زبان مسلمان، متحد شده و دولتی زیر عنوان «ترکستان» تشکیل دهند. در ۱۹۲۱، گروهی از روشنفکرانِ ترکستان شرقی تصمیم گرفتند نام فراموش‌شده‌ی «اویغور» را (که از سده شانزدهم دیگر به کار نرفته بود) احیا کنند و آن را بر گروه‌های یکجانشین ترک‌زبان در منطقه سین‌کیانگ (که دارای تباری آمیخته از اقوام ترک، ایرانی و توخاری بودند) اطلاق کنند که تا آن زمان خود را بر اساس منطقه سکونت‌شان معرفی می‌کردند.

بدین‌سان، اویغورها «دوباره متولد» شدند (۳۰). پس از انقلاب روسیه، گروهی از روشنفکران ترک‌زبان سیبری که از طوایف گوناگونی بودند و روس‌ها به آن‌ها عنوان تاتارهای آباکان یا تاتارهای مینوسینسک داده بودند (زیرا نام مشترکی نداشتند)، تصمیم گرفتند نام خاکاس را به عنوان نام ملی خود برگزینند (زیرا به آن‌ها یک منطقه خودمختار اختصاص یافته بود و به نامی نیاز داشتند). شخصی ترجمه روسی بیچورین از منابع چینی در مورد اوراسیای مرکزی را خوانده بود و به طور اتفاقی به نام خاگیاس (رونویسی روسی از شیا-جیا-سی، ترجمه چینی از قرغیز) برخورده بود. آن‌ها در یک منطقه بودند، بنابراین، آنها تصمیم گرفتند که خاکاس باید نام واقعی آنها باشد. بنابراین، بر اساس تحقیقات نامرتبط، نام جدیدی متولد شد (۳۱).

ما می‌توانیم مطالعات موردی زیادی را ذکر کنیم. خلاصه، ملت‌های ترک‌زبان مدرن اوراسیای مرکزی تا حد زیادی مخلوق دوران شوروی هستند. این فرآیند تا حدی ناشی از ایدئولوژی و ضرورت سیاسی بود (آن‌ها سعی داشتند این مردمان را از مراحل مختلف تکامل تاریخی مارکسیستی عبور دهند) و تا حدی ناشی از الزامات هر امپراتوری مدرن: شما باید رعایای خود را بشناسید تا بتوانید آن‌ها را مدیریت کنید. مانند بریتانیایی‌ها و فرانسوی‌ها در خاورمیانه و آفریقا، آن‌ها گاهی گروه‌های مختلف، اما کم و بیش مرتبط را به هم می‌چسباندند و به آن‌ها می‌گفتند که یک ملت هستند. زبان‌های ادبی ایجاد شدند – گاهی عمداً گویشی را انتخاب کردند که بیشترین تفاوت را با همسایگان خود داشته باشد. پانترکیزم در اواخر سده ۱۹ و اوایل سده ۲۰ در میان گروه‌های کوچکی از روشنفکران محلی رواج داشت و آن‌ها مشتاق بودند از هرگونه ادغام مردمان ترک‌زبان که ساخته خودشان نبود، جلوگیری کنند. قوم‌زایی تمام نشده است [و] واقعاً هرگز تمام نمی‌شود. مردمان ترک‌زبان اوراسیای مرکزی امروز در حال شکل‌دادن به هویت‌های جدیدی برای خود هستند، گاهی سنت‌های قدیمی را احیا می‌کنند، گاهی "سنت‌های" ایجادشده توسط شوروی‌ها را حفظ می‌کنند و گاهی سنت‌های جدیدی ایجاد می‌کنند. تاریخ مورد استفاده و سوءاستفاده قرار می‌گیرد – همانطور که همواره در شکل‌دهی قومیت چنین بوده است.

سرچشمه‌ها

1. R. I. Meserve, "The Inhospitable Land of the Barbarian", Journal of Asian History 16/1 (1982), pp. 51-89.

2. See A. D. Smith, The Ethnic Origins of Nations (Oxford: Blackwell, 1980 overview in J. Hutchinson and A. D Smith, Ethnicity (Oxford: Oxford University Press, 1996). On the complexity of sorting out cultures and peoples, see S. Jones, The Archaeology of Ethnicity. Constructing Identities in the Past andd Present Present (London-New York, 1997); J. Janhunen, Manchuria. An Ethnic History (Helsinki, 1996), pp. 18-25;

D. Sinor, "Az őstörténet és etnogenezis problémáiról", Acta Universitatis Szegediensis. Acta Historica CXXI (2005), pp. 3-13; A. Gillett (ed.), On Barbarian Identity. Critical Approaches to Ethnicity in (2005) pp3-13: A Gilltt (ed) On Rarharian the Early Middle Ages, Studies in the Early Middle Ages, 4 (Turnhout: Brepols, 2002).

3. B.Anderson, Imagined Communities (London-New York: Verso, 1991)

4. The term "tribe" has become equally problematic, see discussion in M. Fried, The Evolution of Political Society (New York, 1967), pp. 154-173; N. Di Cosmo, "State Formation and Periodization in Inner Asian History", Journal of World History 10/1 (Spring, 1999), 18n.60, defines it as "a large group of people recognizable by one single ethnonym and possibly united by blood ties and kin relations". In Inner Asia this was "preeminently a political formation" often brought together in "a common political project".

5. D. Sinor, "Reflections on the History and Historiography of the Nomad Empires of Central Eurasia", Acta Orientalia Academiae Scientiarum Hungaricae 58/1 (2005), p. 5.

6. A.M. Khazanov, Nomads and the Outside World, trans. J. Crookenden (Cambridge, 1983), pp. 138-152 and his 'Nomads of the Eurasian Steppe in Historical Retrospective' in N. Kradin et al. (eds.), Nomadic Pathways in Social Evolution (Moscow, 2003), pp. 35-42; P. B. Golden, Ethnicity and State Formation in Pre-Činggisid Turkic Eurasia, The Central Eurasian Lectures I, (Bloomington, Indiana: Department of Central Eurasian Studies, Indiana University, 2001), pp. 20-29.

7. See T. Martin, The Affirmative Action Empire (Ithaca-London: Cornell University Press, 2001); A. Hagen, The Establishment of National Republics in Soviet Central Asia (HarlowLondon-New York: Longman, 2003); A. L. Edgar, Tribal Nations. The Making of Soviet 8 Turkmenistan (Princeton: Princeton University Press, 2004).

8. See below,. note no 15

9. See P. J. Geary, The Myth of Nations. The Medieval Origins of Europe (Princeton, 2002), p. 118. See also W. Pohl, "Conceptions of Ethnicity in Early Medieval Studies", Archaeologia Polona 29 (1991), pp. 39-49. See also F. Curta, The Making of the Slavs. History and Archaeology of the Lower Danube Region c. 500-700 (Cambridge, 2001). D. H. Miller, "Ethnogenesis and Religious Revitalization beyond the Roman Frontier: The Case of Frankish Origins", Journal of World History 4/2 (Fall, 1993), pp. 277-285; P. B. Golden, "Some Thoughts on the Origins of the Turks and the Shaping of the Turkic Peoples", in V. Mair (ed), Contact and Exchange in the Ancient World (Honolulu, 2006), pp. 136-157.

10. Recent opponents of the Altaic Hypothesis are: C. I. Beckwith, Koguryo. The Language of Japan's Continental Relatives (Leiden, 2004), pp. 184-194 and A Vovin, "The End of the Al- ofthe taic Controversy", Central AsiaticJournal 49/1 (2005), pp. 71-132. J. Janhunen, Manchuria. An Ethnic History (Helsinki, 1996), pp. 237-242,

11. A good overview is provided by D. C. Wright, "The Hsiung-nu - Hun Equation Revisited", Eurasian Studies Yearbook 69 (1997), pp. 77-112 and E. de la Vaissière, "Huns et Xiongnu", Central Asiatic Journal 49/1 (2005), pp. 3-26.

12. See D. Angelov, Obrazuvane na bülgarskata narodnost (Sofia, 1971), V. Beševliev, Die protobulgarische Periode der bulgarischen Geschichte (Amsterdam, 1981).

13. I. Zimonyi, The Origins of the Volga Bulghars, Studia Uralo-Altaica, 32 (Szeged, 1990), R. G. Kuzeev, Narody srednego Povolž'ia i južnogo Urala (Moscow, 1992). For more nationalist narrative, see M. Z. Zakiev,Proisxoždenie e tjurkov tjurkov i tatar (Moskva, 2003), pp. 192ff. On the use of the Bulghar background, with its Islamic heritage, in shaping modern identity among the Volga Tatars, see A. J. Frank, Islamic Historiography and 'Bulghar' Identity A. J. Frank, Islamic Historiograph among the Tatars Tata and Bashkirs of Russia (Leiden,1998).

14. V. F. Kaxovskij, Proisxoždenie čuvašskogo naroda (Čeboksary, 2003).

15. For the Türk origin myths, see Liuu Mau-tsai, Mau-tsal, Die Die chinesischen chinesisehen Nachrichten ivacnricnten zur zur Geschichte Geschichte der Ost-Türken (T'u-küe) (henceforth CN, Wiesbaden, 1958), I, pp. 5-6, 40-41; D. Sinor, "The Legendary Origin of the Türks", in E. V. Žygas, P. Voorheis (eds.), Folklorica: Festschrift for Felix J. Oinas, Indiana University Uralic and Altaic Series 114. (Bloomington, In- diana, 1982), pp. 223-256.

16. Liu, Die chinesischen Nachrichten, I, pp., p. 40-41, II, p. 519n. 209. See also S.G. Kljaštornyj (Klyashtorny), Drevnetjurkskie runičeskie pamjatniki kak istočniki po istorii Srednej Azii (Moskva, 1964), pp. 110-11land S. G. Kljaštornyj and D. G. Savinov, Stepnye imperii drevnej Evrazii (SPb., 2005), pp. 77-79

17. T. Tekin, Orhon Yazıtları (Ankara, 1988), G. Klyashtorny, "The Royal Cla Turks and the Problem of Early Turkic-Iranian Contacts", Acta Orientalia Hungarica XLVII/3 (1994), pp. 445-447.

18. A. Róna-Tas, Hungarians and Europe in the Early Middle Ages, trans. N. Bodoczky (Budapest, 1999), pp. 278-281.

19. T. Moriyasu, A. Ochir (eds.), Provisional Report of Researches on Historical Sites and Inscriptions inin Mongolia from 1996 to 1998 (Osaka, 1999), pp. 123-124; S. G. Kljaštornyj, V. A. Livšic, "The Sogdian Inscription of Bugut Revised", Acta Orientalia Hungarica 26/1 (1972) pp. 69-106.

20. For an overview of Türk history, see P. B. Golden, An Introduction to the History of the Turkic Peoples, Turcologica 9. (Wiesbaden, 1990), pp. 115-153.

21. Golden, Ethnicity, pp. 11-16.

22. Mahmûd al-Kašyarî, Compendium of the Turkic Dialects (Diwân Luyât at-Turk), ed. trans. Robert Dankoff in collaboration with James Kelley, Sources of Oriental Languages and Literatures 7., (Cambridge,

Mass,, 1982-1985), I, p. 353, II, p. 362; Rašid al-Dîn, Jâmi' a Tawârîh ed. M. Rawšan and M. Mûsawî (Tehran, 1373/1994), I, p. 55.

23. Janhunen, Manchuria, p. 25; E. E. Roosens, Creating Ethnicity. The Process of Ethnogenesis (Newbury Park, CA. - London-New Delhi, 1989, pp. 18-19; F. Curta, The Making of the (Newhury Park CAlondon New Delbi 1989 18-19 Slavs (Cambridge, 2001), pp. 18-20.

24. Rašîd ad-Dîn, ed. Rawšan Mûsawî, I,41-44, 50ff., 78.

25. Cf. Ibn al-Atîr, Al-Kâmil fi't-Ta'rih, ed. C. J. Tornberg (Beirut reprint, 1965-1966 which differs in pagination from the original Leiden edition of 1851-1876), XII, pp. 368, 375, 385-386.

26. T. Allsen, "Ever Closer Encounters: The Appropriation of Culture and the Apportionment of Peoples in the Mongol Empire", Journal of Early Modern History 1 (1997), pp. 1-23; D. p. 1-23; D. Morgan, The Mongols (Oxford, 1987), pp. 89-90; P. B. Golden, "I Will Give the People unto Thee: The Chinggisid Conquests and Their Aftermath in the Turkic World",Journal of the Royal Asiatic Society 3rd Series, 10/1 (April, 2000), pp. 21-41.

27. Golden, Introduction, pp. 330-338, 406-408. For a modern Uzbek perspective, see Š. Šâniyâzov, O'zbek halqining šaklaniš jarayâni (Taškent, 2001).

28. Edgar, Tribal Nations, pp. 27-29, 60-63

29. See the classic Russian imperial ethnographical study of the Qazaq and Qirghiz, N. A. Aristov, Opyt vyjasnenija étničeskogo sostava kirgiz-kazakov bol'šoi ordy and i kara-kirgizov na osnovanij rodoslovnyx skazanij i svedenij o suščestvujuščix rodovyx delenijax i o rodovyx konas tamgax, a takže istoričeskix dannyx i načinajuščixsja antropologičeskix issledovanij which first appeared in Zhivaia Starina, vyp. III-IV, 1894, pp. 391-486 reprinted in his Trudy po istorii i étničeskomu sostavu tjurkskix plemën (Biškek, 2003), pp. 7-98; see also Haugen, Establishment, pp. 140-145 (on competition between Uzbeks and Qazaqs for the inclusion of certain groups), 146-9 (on the Sarts), 167-169.

30. Golden, Introduction, pp. 409-410

31. Golden, Introduction, p. 413.

---

1. The Shaping of the Turks in Medieval Euroasia. Peter Golden. 2016. https://cheshmandaz.org/wp-content/uploads/2025/11/golden-shapingfull-pdf-eng.pdf